

اسماعیل نوری علا

«ارتباط تاریخی ایران با جنوب لبنان» بخش پنجم و آخر - مذهب جعفری، فقه جبل عاملی، و ایران امروز

جبل عاملی های مهاجر و مهاجم به ایران، از طریق فقه بی ریشه و بی وطن خود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی سر باز کرده است، پاداش تاریخی خود را می گیرند و، همانطور که در هفته های اخیر به چشم دیده ایم، منافع ملت ایران بپای منافع حزب الله لبنان (که بازوی مسلح فقه جبل عاملی است) ریخته می شود.

esmail@nooriala.com

در مقالات پیشین گفته ام که در هر مذهب بین مجموعه اصول عقاید، حکمت الهی، و احتجاجات فلسفی از یکسو و شریعت و فقاقت - از سوی دیگر - تفاوتی عمده وجود دارد که در زیر دو عنوان «دین» و «مذهب» شناخته می شوند. دین با ایجاد پیوند (که به چند و چون آن نمی پردازم) بین یک تن از آدمیان با آنچه که «عالم غیب» خوانده می شود و پذیرش این پیوند از جانب مجموعه ای از آدم ها، آغاز شده و با مرگ او پایان می گیرد. شما در سراسر قرآن به چیزی به نام «مذهب اسلام» بر نمی خورید. حتی در آیات آخرین قرآن به این ادعا بر می خوریم که «الیوم اکملت لکم دینکم»، بدین معنا که «امروز دین را تو را بر تو کامل کردیم. به کلام دیگر، از دید قرآنی، اسلام یک دین است. مذهب اما در پی مرگ شخص متصل به عالم غیب پدید می آید و با خود آخوند و دستگاه دینکاران (شاغلان شغل استخراج احکام از درون میراث پیامبر) را یدک می کشد. هر آخوند قدرتمندی سازنده یک «مذهب» می شود. سنن چهار مذهب دارند و شیعه دوازده امامی هم پنجمین مذهب را به عالم اسلام تقدیم داشته است. این امر مختص به اسلام هم نیست اما من در اینجا وارد بحث جامعه شناختی این موضوع در مورد دیگر ادیان نمی شوم.

مهم این است که توجه کنیم شرط پیدایش مذهب تنها مرگ مدعی اتصال به عالم غیب نیست بلکه نیاز به احکام مربوط به زندگی روزمره - و سپس زندگی پس از مرگ - هم باید وجود داشته باشد تا آخوند برای پاسخگوئی به اینگونه نیازهای مومنین دست به دینکاری بزند. این نیاز خود دو سو و وجه دارد. یکی نیاز حکومت هاست که می خواهند بر اساس دین شان روابط مابین «رعیت» و «خود» را تنظیم کنند و یکی هم نیاز اعضاء جامعه است بر اینکه بدانند حرام و حلال دینشان چیست و خداوندشان در سرای آخرت بابت چه کاری آنان را مجازات یا تشویق می کند.

در اسلام، تسنن (به معنای «سنت گرائی») پس از مرگ پیامبر ظهور کرد و، در پی پست و بلندهای سیاسی - اجتماعی بسیاری که شرحشان در حوصله این مقاله نمی گنجند، به چهار مذهب اصلی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی محدود شد. فقهای این مذاهب چهارگانه مورد حمایت خلفا و سپس سلاطین و شاهان مسلمان بودند و در مقام حقوقدان و شریعت مدار و قاضی، در واقع در کنار دیوانسالاری و لشکر، قوه قضائیه حاکمیت های جوامع اسلامی را شکل می دادند. نیاز دولت و ملت هر دو وجود داشت و آنان برای این نیازهای هر دم افزاینده پاسخ های لازم و مطابق با شرایط فراهم می کردند.

تشیع اما - که معتقد به قطع ارتباط با عالم غیب نبود و اعتقاد داشت که این ارتباط از طریق علی بن ابیطالب و دو پسرش و عقبه حسین بن علی همچنان برقرار بوده است - تا زمان امام جعفر صادق دارای مذهب خاصی نبود و دعوایش با دیگران بر سر تفسیر سیاسی از خود دین بود و نه مذهب؛ امامت را پایه ای از دین می دانست و خلافت را نمی پذیرفت. و چنین بود تا اینکه خلافت از امویان به عباسیان منتقل شد و آنان عزم جزم کردند تا به غائله شیعه پایان دهند. تحت فشار آنان بود که امام جعفر صادق منکر امامت خود و اتصالش با عالم غیب شد و مدعی گشت که او هم فقیهی است همچون آن چهار فقیه بنیان گزار مذاهب اربعه اهل تسنن.

بدینسان، ظاهراً و تحت ضرورت تقیه، یک مذهب پنجم هم در اسلام پدیدار شد که «مذهب جعفری» خوانده شده است. امام صادق به فاصله دو سال قبل از ابوحنیفه در گذشت (148 هجری) و از آن سال تا 180 سال بعد، که غیبت کبرای دوازدهمین امام آغاز شد، دو جریان موازی با هم در کار بوده اند، یکی جریان باطنی مبتنی بر اعتقاد به معصومیت امام و اتصال او به غیب (که طبعاً جلوگیری ظهور آخوند است) و یکی هم جریان ظاهری تقیه جعفری که جز در زمینه جمع آوری احادیث و داستان ها دارای چندان نمود حقوقی خاص نبود.

تاریخ نویسندگان فقه شیعه بیهوده می کوشند برای پیدایش این مذهب پنجم ریشه های کهن تری پیدا کنند. به همین دلیل است که یاران علی بن ابیطالب - و از جمله ابوذر غفاری - را فقیه هم می دانند که حرف بی ربطی است. آغازگاهان فقه شیعه و پیدایش آخوند شیعه را باید در دوران پس از شروع غیبت کبری جستجو کرد. حتی هیچکدام از بزرگان شیعه دوازده امامی بعدی را هم - با توجه به تعریف فقه و فقیه و آخوند متشرع - نمی توان فقیه دانست. آنان محدث و حکیم و متاله اند تا فقیه.

در واقع دلیلی هم برای پیدایش فقیه دوازده امامی وجود نداشت، چرا که حکومت های اسلامی همه سنی بودند و فقهای خودشان را داشتند و زندگی شهریان نیز چندان با افکار افراطی شیعه میانه ای نداشت. وقتی هم که حکومت های شیعه ای پدیدار می شدند، باز جایی برای فقه جعفری - که پس از شروع غیبت کبری به «فقه امامی» اشتهار یافته - وجود نداشت. مثلاً آل بویه پیرو امام پنجم (زید بن علی، پسر امام پنجم امامیه) بودند و امام پنجم امامیه - امام محمد باقر - را اصلاً قبول نداشتند. اسماعیلیه هم، که در مواقع و مواردی صاحب قدرت می شدند، همچون فاطمیان مصر و صباحیان الموت، پیرو اسماعیل، پسر بزرگ امام جعفر صادق بودند که بخاطر سازشکاری پدر بر او شوریده بود و امام موسای کاظم امامیه را قبول نداشتند چه رسد به ائمه هشتم تا دوازدهم آنان را.

فقهای مذاهب چهارگانه سنی چهارصد سال وقت داشتند تا روش تحقیق و تقیه را در سرزمین های مرکزی اسلام، و بخصوص در ایران، بوجود آورده و تثبیت کنند و در این راه کارشان چندان گسترده و عقل پذیر شده بود که مذاهب دیگر نورسته چاره ای جز دنباله روی از آنان را نداشتند و ندارند و اغلب پیش از آنکه بتوانند هویت مستقلی برای خود دست و پا کنند (کاری که در اصطلاح فقها «ابتعاد»، به معنی «دوری گزینی»، خوانده می شود) یا از بین می رفتند و می روند و یا در آن مذاهب چهارگانه حل می شدند و می شوند. (نگاه کنید به رساله دکتری دیوان استوارت، "فقه شیعه اثنی عشری و تعارضش با اجماع سنی" به زبان انگلیسی، دانشگاه پنسیلوانیا، 1991، ص 198 - 199).

درست است که در عصر تساهل مذهبی، و در سایه سلاطین و شاهان سنی جهان اسلام، آخوندهای امامیه اجازه داشتند تا در نجف و کربلا و حله و ری و قم «حوزه علمیه» داشته باشند، اما هیچکدام از این حوزه ها قادر به تولید فقه واقعی نبودند چرا که فقه کارکردی در ارتباط با جامعه پذیرای آن و تحت حمایت ابتدائی حکومت های متمایل به آن بوجود می آید و می بالد. آخوندها و فقهای شیعه از این هر دو محروم بودند.

در عین حال، شیعیان - در گروه های مختلف و مذاهب گوناگون خود - همواره از سرزمین های ایران و افغانستان و شمال این منطقه دور بوده و به سوی غرب عالم اسلام رانده شده و حرکت کرده بودند و می شود آمدن بخشی از شیعیان پنج امامی (زیدی) به مازندران و گیلان و تأسیس برخی از دولت های کوچک محلی بوسیله آنان را نوعی استثنا دانست. شیعیان در مصر دولت فاطمی را بنیان نهادند و خاندان سلطنتی کنونی مراکش (مغرب) خود را از اولاد امام دوم شیعیان می دانند. شیعیان در نقاط دیگر شمال آفریقا، مثل تونس و لیبی هم پراکنده بوده اند و بخشی از آنان نیز در لبنان کنونی (که در گذشته جزئی از سرزمین شام محسوب می شد) مستقر بودند.

دکتر فاطمه سماواتی (صاحب امتیاز و مدیر مسوول فصلنامه «فکر و نظر»، در مقاله «جبل عامل و گسترش فرهنگ اهل بیت»، نقل شده در روزنامه کیهان چاپ تهران، مورخ 8 مرداد

1385) می نویسد: «از قرن سوم هجری، جوامع شیعه در منطقه بین رود علوی در شمال و ناحیه جلیله در جنوب، معروف به جبل عامل، سکونت داشته اند. شیعیان دیگری نیز در بخش شمالی دره بقاع و هم چنین در طرابلس و کسروان واقع در لبنان شمالی سکونت اختیار کردند، اما به دنبال فتح سوریه به دست صلاح الدین ایوبی {1150 میلادی - 560 هـ} و فرمانروایی نخستین حکام ایوبی، و بعد از ایشان سلطه ممالیک، شیعیان از منطقه شمالی لبنان بیرون رانده شدند. از این ایام به بعد شیعیان در همان مناطقی که امروزه نیز هم چنان در آن ساکن اند، تمرکز و اسکان یافته اند. به هر حال شیعیان به عنوان یک اقلیت مذهبی در مناطق امن و در مناطق اطراف که از دسترس حکمرانان مرکزی به دور بوده سکنی گزیدند.»

در واقع «فقه امامی» - آنگونه که امروز آن را می شناسیم - در این «منطقه امن» متولد شده است. سماواتی می نویسد: «درباره علما و مدارس شیعی جبل عامل پیش از قرن ششم هجری چندان اطلاعات متمرکزی در دست نیست. به طور کلی، فعالیت و حیات علمی در جبل عامل به سه دوره تقسیم می شود که دوره اول آن از تأسیس "مدرسه جزین" توسط شهید اول آغاز می شود و تا سال 1780 م (1194 ق) ادامه دارد.»

محمد بن مکی، معروف به شهید اول، اهل دهکده جزین در جبل عامل و متولد سال 734 هجری قمری را می توان نخستین فقیه واقعی امامی دانست. حسین عزیزی، (در کتاب «مبانی و تاریخ تحول اجتهاد»، ص 326-327)، توضیح می دهد که شهید اول از فقهای «دوره ابتعاد» (جدا شدن، دوری گزینی) اجتهاد شیعه از فقه سنی به شمار می آید. شهید اول، نخستین کسی بود که میدان دار ابتکارات و نوآوری‌هایی در مقام استدلال، تفصیل و تبویب مسایل روز و فروع فقهی شد. وجود این ویژگی‌ها باعث شد تا مکتب فقهی او از دیگر مکاتب فقهی ممتاز گردد و وی فقیه‌ترین عالم شیعی شناخته شود و فقه او تا پیش از یک قرن تداوم یابد. در این مدت، هرچند دیگر فقها نیز ابتکاراتی داشتند اما اساس کار و همت آنان از شرح و بیان افکار و روش فقهی شهید فراتر نرفت. او در «حوزه جزین» جبل عامل به کار تفقه و تدریس مشغول بود و همانی است که سربرداران خراسان از او دعوت کردند تا به قلمرو ایشان سفر کند اما او از رفتن امتناع کرد.

این فقیه امامی را از آن رو «شهید اول» می خوانند که - در کلام رولا جوردی: «به نظر می رسد مبارزه ای اجتماعی در یک سطح محلی میان تعدادی از گروه های رقیب، که احتمالاً دارای گرایش های شیعی متفاوت و برخاسته از منافع اجتماعی متنوع بودند وجود داشته است. و شهید اول برای رهبری دینی میان مردم جبل عامل با شماری رقیب مواجه بوده و می بایست برای حفظ موقعیت اجتماعی و تخصصی خود تلاش کند. اما از نظر "قاضی سیدون" (قاضی اسیدگی کننده به شکایات در مورد او) گزارش های رسیده علیه شهید اول به دخالت آشکار او در گسترش تعالیم شیعی مغایر با تسنن راستین اشاره داشت. فهرست اتهام ها علیه شهید در نظر سنی ها شامل "رض" (ترک کردن دین راستین)، هتک حرمت به عایشه و دو خلیفه اول، پیروی از عقیده "نصیری" (از غلو کنندگان شیعه) و اعلام جواز شراب خواری (!؟) بود. به دنبال محاکمه، شهید اول با شمشیر به قتل رسید، سپس به دار آویخته، سنگ باران شد و آن گاه سوزانده شد.» (شرح کامل در کتاب حر عاملی، با نام «أمل الأمل فی...»، ج 1، ص 183 آمده است).

در واقع شهید اول را می توان بنیانگذار «فقه جبل عاملی» دانست که بوسیله شاگردانش به ایران آمد و سنت حوزه و مدرسه و درس فقه امامی را بوجود آورد و از دل آن مجتهدان عصر صفوی و سپس قاجاریه بیرون آمدند، و عاقبت امکانات خود را در حکومت اسلامی آیت الله خمینی متجلی ساخت. بدینسان می توان گفت که در روزگار کنونی بجای اینکه در جستجوی پیوندهای خونی آخوندهای ایران با جبل عامل باشیم (هرچند که این پیوندها وجود دارند و هنوز هم در ساختار قدرت در ایران نقش بازی می کنند و به همین دلیل سید محمد خاتمی را «داماد جبل عامل» می خوانند - نگاه کنید به مقاله «نگرانی های داماد جبل عامل» از رضا خجسته رحیمی در روزنامه شرق مورخ 5 مرداد 85)) باید به آن روحیه ای توجه کنیم که

بوسیله شهید اول در فقه امامی دمیده شد و به آن رنگ پایدار جبل عاملی بخشید، روحیه ای که تا امروز دست از سر فرهنگ و سیاست ما برنداشته است. برای این کار لازم می دانم که سخن را بصورت مقایسه ای بین فقه سنی و فقه شیعه جبل عاملی به پیش ببرم:

1. فقه سنی در کنار قدرت سیاسی رشد کرد و پاسخگوی نیازهای هر دم متغیر هر زمانه ای شد. یعنی، پایه فقه سنی (در هر چهار مذهب آن) بر تعامل با واقعیات و نیازهای اجتماعی گذاشته شده است.

حال آنکه فقه جبل عاملی در دوری از قدرت سیاسی و نیازهای جوامع شهری بزرگ بالیده است. هنگامی که «رساله» های آیت الله های شیعی را می خوانید در سطر سطر آن به مسائل یک جامعه روستائی و کوچک بر می خورید که، بهمانگونه، پاسخ هائی روستائی و کوچک دریافت می دارند. اینگونه است که امروز، در زمانه ای که فقه جبل عاملی در کشورمان بقدت سیاسی رسیده است، ما بیش از همیشه و بصورتی عملی به اندراس تاریخی این فقه و ناهماهنگی اش با نیازهای زمانه و نابهنگامی اش در ارتباط با رشد جوامع مدرن پی می بریم.

2. فقه سنی در دستگاه مذهبی وابسته به حکومت ها رشد کرد و کارا شد. در نتیجه بصورتی طبیعی نوعی سکولاریسم ماقبل مدرن در آن مفروض گشته است. فقیه سنی هرگز نه به سودای حکومت افتاد و نه نظریه ای دال بر اینکه حکومت شرعاً از آن اوست ارائه داد. بقول محمد امینی (در مقاله بسیار رزشمند «بغرنج قومی و ملی در ایران»، که در نشریه ایرانیان و سایت های مختلف، از جمله گویا نیوز، آمده است): «این گفته سیفی هروی در تاریخنامه هرات که فرمانروا "کارمسلمانان آنچه معاملتی باشد به مشورت دیوان معامله و آنچه شرعی باشد به فتوی ائمه و حکم قضاء بگذارد"، بیان فشرده ای از پذیرش جدایی حوزه عرف از حوزه شرع است.»

فقیه جبل عاملی اما، که همواره از قدرت به دور افتاده بود و مابه ازای خاصی نیز برای قدرت حاکم نداشت، ناگزیر خود را نامزد حکومت دید. باز به قول محمد امینی، در همان مقاله: «گفته می شود اولین بار نظریه ولایت فقیه را شهید اول مطرح ساخت. همچنین برخی نوشته اند که تعبیر "فقیه جامع الشرایط" در فقه شیعه از ابتکارات او است. "فقیه جامع الشرایط" شرط ضروری رهبری در قانون اساسی فعلی ایران است که پیش از این در همان کتاب مشهور لمعه به کار رفته و اکنون مقامی رسمی در دولت ایران به حساب می آید. نکته جالب توجه دیگر پیوند اندیشه شهید اول با تئوری مهدویت است که هم اکنون در ایران نظریه ای غالب به حساب می آید. شهید اول بر مبنای این نظریه شبه دولتی در جنوب لبنان ایجاد کرده بود که جان خود را نیز بر سر آن از دست داد. اولین دولت براساس نظریه ولایت فقیه که با بدیل سنی خود یعنی تئوری خلافت مرزبندی جدی داشت.»

3. فقه سنی، لاقلاً از زمانی که حکومت سلجوقی و نظام الملکی «انسداد باب اجتهاد» را اعلام داشت بصورتی متمرکز عمل کرد و در کنار دیگر بنیادهای مدنی شهری قرار گرفت و از پیدایش هرج و مرج فقهی (که در حوزه زندگی مدنی سم مهلک است) اجتناب کرد.

حال آنکه فقه جبل عاملی رو به «اجتهاد» نهاد. اگر، از منظرهای دیگر بررسی، «اجتهادی گری» - بخاطر تولید پلورالیسم فقهی، و تعداد مراکز تصمیم گیری و آزادی پذیرش «عقل» بعنوان یک رکن تفقه - دارای مزایائی باشد اما در حوزه سیاست و مملکتداری بدرت تأسیس نظام قضائی متحد المال و کارآمد نمی خورد و همواره موجب پیدایش تنش و هرج و مرج است؛ همین امر موجب شد تا فقهای جبل عاملی هم در پی آمدن به ایران و شراکت در ساختن قوه قضائیه حکومت صفوی، رفته رفته دست از اجتهاد برداشتند و رو به اخباریگری نهادند. اما این دوری از اجتهاد هرگز در فقه جبل عامل نهادینه نشد و به همین دلیل - بخصوص با شکل گرفتن دولت مدرن و حدوث انقلاب مشروطه - توانست بر ضد فرگشت مدرن شدن ایران عمل کند.

4. فقه سنی، بخاطر ارتباط با حاکمیت، ناگزیر به مطابعت از نیازهای زمانه بود و این امر نوعی از تساهل مذهبی را در آن تزریق کرد، بطوریکه در موارد عادی فقیه سنی کار به کار پیروان دیگر مذاهب نداشت.

فقه جبل عاملی اما، بخاطر دوری از واقعیت، اهل تساهل نبود و وجود «غیر خودی» را بر نمی تابید. جواز کشتار پیروان دیگر مذاهب از جانب آخوند جبل عاملی بسیار آسان تر از آخوند سنی صادر می شد.

5. بنیاد فقه سنی بر نفی افراد خاندان پیامبر گذاشته نشده بود. آنان علی بن ابیطالب را جزء خلفای راشدین می دانستند و به فرزندان او نیز احترام می گذاشتند.

فقه جبل عاملی اما بر بنیاد دشمنی با خلفای سه گانه اول گذاشته شده بود، دوری جستن از آنها (تبری) و لعنت کردنشان را از واجبات شیعه بودن می دانست و، به این ترتیب، آتش نفاق و تفرقه را در میان مسلمانان شعله ور می کرد. کافی است در مورد تفاوت احکام این دو فقه توجیهی سطحی شود تا عمق اختلافی که از جانب آخوندهای جبل عاملی تبلیغ می شد روشن گردد. امروزه آخوندهای ایران بسیاری از این موارد نفاق انگیز را، بدون اینکه رد کنند، در زیر فرش پنهان کرده اند.

6. فقه سنی در مورد امور عادی زندگی نیز اهل تساهل بود. به همین دلیل همه ادبا و علمای اصلی ایران سنی بودند، در آفرینش های خود آزادی داشتند، شادی می آفریدند و حتی گاه می توانستند - در حد عبید زاکانی - به انتقاد پردازند.

فقه جبل عاملی اما با همه این آسان گیری ها مخالف بود. از شعر عاشقانه و شادخوارانه متنفر بود، و بجای ادبیات و نمایش و موسیقی روضه خوانی و تعزیه سرائی و سینه زنی و امثال آن را تبلیغ می کرد.

6. فقه سنی در ریشه هایش پدیده ای ایرانی بود. اغلب آخوندهای اصلی پس از اسلام که بنیادهای مذاهب چهارگانه اهل تسنن را آفریدند ایرانی و از خاندان های دینکاران زرتشتی بودند و توانستند گذشته خود را در پوششی اسلامی باز سازی کنند. حال آنکه فقه جبل عاملی فقهی یکسره عربی (آن هم نوع روستائی آن) بود و اگرچه - لاقلاً از شاه عباس صفوی بعد - کوشش هایی برای «ایرانیزه» کردن آن صورت گرفت اما این کار به سختی پیش رفت و هرگز شکلی تکمیلی بخود نگرفت.

7. شراکت در حکومت به فقیه اهل تسنن امکان می داد تا در سرزمین خود صاحب منافع و وابستگی هایی شود که در دوران قبل از پیدایش «دولت های ملی» نوعی «وابستگی سرزمینی» را در تفکر ایشان القاء می کرد. گفته «حب وطن فرموده پیغمبر است» را آخوندهای سنی ایرانی رایج کرده اند.

فقه جبل عاملی اما - بخصوص وقتی به ایران آمد - یکسره از این ویژگی خالی بود و لاقلاً پیوندی با ایران نداشت. مهاجران جبل عاملی هرگز خود را ایرانی نمی دانستند و به مصالح خاص این ملت فکر نمی کردند. در واقع همین خاصیت آنان را برای قزلباشان صفوی (که خود اغلب از آناتولی می آمدند) جذاب می کرد. چرا که این قزلباشان خود نیروئی تحمیلی بر مردم ساکن در فلات ایران بودند و نمی توانستند بصورتی طبیعی بر دینکاران و ثروتمندان محلی - که همه سنی بودند - تکیه کنند. به همین دلیل هم بود که فقهای جبل عاملی هیچگاه خود را ایرانی نمی دانستند. رولا جوردی در این مورد می نویسد: «تبار علمای برجسته عاملی، به ویژه آنان که به دربار صفوی نزدیک بودند، می تواند به اندکی بیش از ده یا یازده دودمان عاملی برسد. طبق منابع تاریخی موجود، نزدیک به پایان عصر صفوی، حدود 95 عالم عاملی را می یابیم که شامل نسل های اول، دوم، سوم، چهارم و فراتر مهاجران هستند. با مرور وقایع گذشته روشن می شود که پیدایش و کاربرد واژه "عاملی" نتیجه ضروری نحوه درک و تلقی علما از خود و شیوه درک و تلقی جامعه ایرانی از آنان بوده است. این واژه حتی وقتی آن توجیه فرهنگی خود را از دست داد و فاقد واقعیتی قابل تشخیص گردید، هم چنان عنوانی ذاتاً با معنا برای سلسله ای از ویژگی های فرهنگی و گرایش های علمی مشخص بود... به طوری که فرهنگ های اعلام و اسناد تاریخی صفویه به ما خبر می دهند، عالمان جبل عامل نه خود را عرب معرفی کرده اند و نه آن چنان جزء جامعه ایرانی شناخته شده اند. نزدیک ترین معنای هویت برای آنان همان "عاملی" بود.

8. فقه سنی در ایران متوطن بود و نیازی به جداسازی ایدئولوژیک ایران از دیگر سرزمین‌ها نداشت. مذاهب سنی هرگز نه تسهیل‌گر انحلال بخش‌های مختلف این سرزمین در یک تشکل مذهبی بودند و نه موجب تجزیه و جداسازی این اجزاء می‌شدند. یعنی، همچنان، مذهب را کاری با سیاست نبود.

فقه جبل عاملی در ایران اما برای ایجاد نیروئی ضد عثمانی بوجود آمده و فعال بود و در نتیجه بشدت بر عداوت بین شیعه و سنی تکیه می‌کرد. نویسندگان عهد صفوی برای دشمنی با عثمانی‌ها ناچار بودند تاریخ پس از اسلام ایران را با مضمون جعلی جنگ شیعه و سنی باز نویسی کنند. شبه دانشمندانی که امروزه از «ابتکار آگاهانه» شاه اسماعیل صفوی در انتخاب تشیع برای ایجاد ایران مستقل نو سخن می‌گویند، یا جاهلانه، یا کورکورانه، و یا مغرضانه نتایج ناخواسته یک فرگشت را به پای نیات از قبل تعیین شده بازیگران آن می‌بینند. همانگونه که محمد امینی نشان داده است، تشیع انتخابی صفویان نقشی در پیدایش دولت ملی نداشته و ای بسا که علیه آن نیز عمل کرده است.

9. فقه سنی، بخاطر پیوندهای محلی اش، کمتر توانسته است به دنبال ایجاد امت واحد «فراملیتی» باشد. اگر هم بین مسلمانان سنی مذهب سرزمین‌های غرب ایران اتحادی وجود داشته این اتحاد را باید نوعی «تصور عربی» دانست تا سنی؛ هرچند که اکثریت اعراب سنی باشد.

اما فقه جبل عاملی اساساً با هر نوع ملی‌گرائی مخالف است و بخاطر دوری بلند مدت از میدان عمل اجتماعی، به امری انتزاعی همچون «امت» می‌اندیشد که می‌توان منافع ملت‌ها به پای آن قربانی کرد. جلوه نهائی و عملی این امر را می‌توان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دید که مستقیماً بر اساس فقه جبل عاملی نوشته شده است. بگذارید مقاله این هفته را با توضیح تفصیلی همین نکته به پایان رسانم، با توجه به این واقعیت که در متون فقه جبل عاملی و جمهوری اسلامی هرکجا از «اسلام» سخن گفته می‌شود منظور «تشیع دوازده امامی جبل عاملی» است.

ببینیم قانون اساسی جمهوری اسلامی با مفاهیمی همچون «وطن»، «ملت» و «تابعیت» چگونه روبرو می‌شود. محمد ولی محمدی (در مقاله ای به نام «نگاهی به مفهوم تابعیت و جهانشمولی در اندیشه اسلامی»، روزنامه ایران، 7 اردیبهشت 85) معتقد است که «یکی از تفاوت‌های اساسی نظام سیاسی اسلام با مکاتب سیاسی و حقوقی معاصر در مرزبندی موجود میان "ملت" و "امت" است... اسلام از آن جهت که دینی جاودانی و جهانشمول (و اضافه کنید: سیاسی) است و جامعه بشری را مخاطب خویش می‌داند، بدون توجه به مرزهای سرزمینی و تفاوت‌های نژادی، زبانی، ملی و فرهنگی از میان همه انسان‌ها سربازگیری می‌کند و نام "امت واحده" را بر پیروان خویش می‌نهد. این مفهوم به کلی با مفهوم شهروندی که افراد را به دولت حاکم در یک سرزمین معین مرتبط می‌سازد متفاوت است... آنچه که "ایده آل اسلام" و هدف نهایی آن است همانا رسیدن به امت واحد اسلامی است که همه بشریت تحت لوای اسلام خواهند بود؛ و آنچه که مفهوم کاملاً "واقع‌گرایی" دارد دولت اسلامی در حال حاضر است که در شرایط امروزی، خواه ناخواه محدود به قلمرو جغرافیایی خاصی (شده) است.»

حجه الاسلام حسین جوان آراسته، از شارحان قانون اساسی حکومت اسلامی، در مقاله «امت و ملت، نگاهی دوباره» (در سایت اینترنتی مجلس خبرگان رهبری نظام جمهوری اسلامی که با نام مخفف «نظام» قابل دسترسی است)، از علامه طباطبایی (در المیزان فی تفسیر القرآن، جلد 4، ص 126 - 125) نقل می‌کند که: «انشعابات و ملیت‌هایی که بر اساس "وطن" تشکیل می‌گردند ملت و مجموعه خود را به سوی وحدت و یگانگی حرکت می‌دهند و در نتیجه این ملت از ملت‌های دیگر که در وطن‌های دیگر قرار دارند روحاً و جسماً جدا می‌گردد و با این ترتیب، انسانیت از وحدت و تجمع دوری گزیده و مبتلا به تفرق... می‌گردد... اسلام این قبیل انشعابات و تمایزات را ملغی ساخته و اجتماع انسانی را بر اساس عقیده و نه نژاد و وطن و

نظایر آن پایه ریزی نموده است. حتی ملاک در بهره برداری های جنسی (ازدواج) و ارث، اشتراك در عقیده و توحید است نه در منزل و وطن.»

بدینسان تضاد و تقابل بین منافع «امت» و «ملت» هم از سرچشمه تکامل یافته همان فقه جبل عاملی آب می خورد. حسین جوان آراسته، در تفسیر پیش بینی های قانون اساسی جمهوری اسلامی - در سایت رسمی مجلس خبرگان - می نویسد: «در موارد همسویی منافع امت و ملت... هیچ گونه مشکل و اختلافی وجود نخواهد داشت. مشکل در جایی بروز می کند که میان منافع ملت و امت نوعی تقابل در مورد پدیده ای وجود داشته باشد... (در این حالت)، با توجه به اصالت (اولویت) امت در فرهنگ دینی در مقابل عنصر ملت،.. علی القاعده تردیدی در تقدیم جانب امت وجود نخواهد داشت و اساساً تفاوت نظام اسلامی با غیر اسلامی در همین امر ظاهر می گردد.» معنای این سخن آن است که هرگاه منافع «امت» ایجاب کند ولایت فقیه موظف است منافع «ملت» را به پای آن قربانی کند.

اما طرفه اینکه این قاعده یک استثناء هم دارد که در آن منافع «ملت» بر منافع «امت» می چربد و در این کار یکی از چربدستی های آخوندهای امامی ظهور می کند. سایت رسمی مجلس خبرگان این استثناء را چنین شرح می دهد: «در مواردی که تقدم منافع امت اسلام و چشم پوشی از منافع ملی، موجبات تزلزل در ارکان حاکمیت و اساس نظام اسلامی را فراهم آورد، از آنجا که حفظ نظام از واجب واجبات، و به تعبیر حضرت امام (قدس سره)، مقدم بر همه احکام فرعیه اولیه است، دیگر نمی توان منافع "امت" را بر منافع "ملت" ترجیح داد. تشخیص موارد آن می تواند، با ارجاع رهبری، توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت پذیرد و مجمع با بررسی ملاک ها و ارزیابی توأمان منافع امت و ملت، منفعت اهم را بر مهم، مطابق قواعد علم اصول، مقدم داشته و بر همین اساس تصمیم گیری نماید.»

بدینسان جبل عاملی های مهاجر و مهاجم به ایران، از طریق فقه بی ریشه و بی وطن خود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی سر باز کرده است، پاداش تاریخی خود را می گیرد و، همانطور که در هفته های اخیر به چشم دیده ایم، منافع ملت ایران بیای منافع حزب الله لبنان (که بازوی مسلح فقه جبل عاملی است) ریخته می شود. با توجه به این قاعده استثناء که گفتم، تنها اگر جمهوری اسلامی تشخیص دهد که پرداختن به منافع حزب الله موجب به خطر افتادن خود رژیم می شود است که یکبار به یاد «منافع ملت ایران» می افتد و برادران حزب الله را در دره های جبا عامل سرگردان رها می کند.

باری، از نظر من، فقه جبل عاملی بمب ساعت شماری است که پنج قرن است به پهلوی مردم ایران بسته شده و جز ضرر و زیان برای این مردم چیزی به همراه نداشته است. و روز سعادت این ملت هنگامی فرا خواهد رسید که این مجموعه فقهی به مزبله تاریخ افکنده شده و «دین اسلام» از جایگاه سیاسی خود به جایگاه تاریخی / اجتماعی خویش - که قرار است قلوب مردمان مومن و خلوت خانه های آنان است - برگردد.

esmail@nooriala.com

برگرفته از نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن

آرشیو «جمعه گردی ها»:

<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes1.htm>